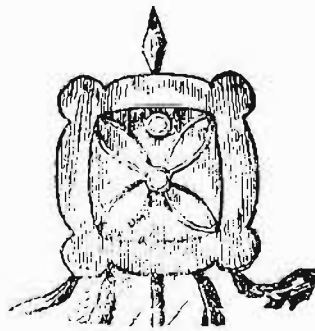


درفش

دکتر ایرج وامقی



بزبان ارمنی نیز راه یافته (نگاه: نامازنولومه ۷۷۱ رابخت ۲۳۶ نیرکه ۶۵) در عربی هم بصورت «درفس» (باسین) ونیز «درفاس» بکار رفته است (نگاه: فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی. سید محمد علی امام شوشتری ص ۲۴۴).

در شاهنامه در سه جا از درفش‌های خاص پهلوانان ایران زمین یاد شده است که نخستین آن مربوط است به لشکر کشی سهراب با سپاه توران به ایران، در ظاهر برای جنگ با ایرانیان و در باطن برای یافتن پدر.

سهراب در نخستین رویارویی با دژبان دژسپید بنام «هجیر»، از فرزندان گودرز (نگاه ص ۴۸۴-۸۲۱) اورا اسیر می‌کند و در ابعاد اسیر را بر فراز کوهی می‌برد که در دامنه آن سپاهیان ایران خیمه و خرگاه برپا کرده‌اند و از او نام و نشان پهلوانان ایران را می‌پرسد، مگر گمشده خود را بیابد. اورا نخت تلمیح و سپس تهدید می‌کند که:

همه ناممندان آن مرز را

چو گوی و چو توس و چو گودرز را
ز بهرام و از رستم ناممندان

ز هر چت پرستم به من بر شمار

(ص ۴۷۸-۴۷۹) ارجاعات همه جا به چاپ بروجم است

و هجیر نیز قول می‌دهد که «بگویم همه هر چه

دانم، بدوی» باری، نخستین پرسش این است:

سراپرده دیبه رنگ‌رنگ

بدو اندرون خیمه‌های پلنگ

یکی زرد خورشید پیکر درفش

سرخ مساه زربین غلافت بنفش

به قلب سپاه اندرون جای کیست؟

بدو گفت کان شاه ایران بود. (۴۷۸)

و این درفش کاوس بوده است. سراپرده کاوس

رنگارنگ و چادرها شبیه پوست پلنگ بوده و بردرفشی

بنفش رنگ که بر فراز خیمه کاوس در اهتزاز بوده

نقشی از خورشید درخشان برنگ زرد نورافشانی

می‌کرده و بر فراز چوبه درفش نیز هلال ماه

می درخشیده است.

وزان پس بدو گفت کز مینمونه

سواران بسیرا و پسیل و بنه

سراپرده‌ای بر کشیده سپاه

رده گردش اندر، ستاده سپاه...

زده پیش او پسیل پیکر درفش

بنفش سواران زربینه کفش

چنین گفت کات توس توذر بود... (۴۷۱)

بر این نشان، سراپرده توس، سیاه رنگ است و بر

درفش مخصوص او شکل فیل نقش گشته است،

رنگ و دیگر مشخصات آن معلوم نشده است اما

سواران او «زربینه کفش» برپای دارند. در این باره

پس از این خواهیم گفت.

از این قرار همه سران سپاه، از شاه گرفته تا

پهلوانان هر یک صاحب درفش ویژه خود هستند. این

درفش‌ها هر یک رنگی دارند و نقشی-بطور معمول

از حیوان-رنگ خیمه‌ها نیز مخصوص است.

پرسیدکان سرخ پرده سرای

سواران بسی گردش اندر به پی

یکی شیر پیکر درفش بنفش

درخشان گهر در میان درفش...

چنین گفت کان فرآزادگان

سپهدار گودرز کشوادگان (۴۷۱)

پس سراپرده گودرز سرخ رنگ و درفش او نیز

بنفش بوده و بر زمینه بنفش شیر طلایی رنگی

می درخشیده است (طلایی بودنش را پس از این

دانسته‌ایم).

دگر گفت کان سبز پرده سرای

یکی لشکری گشن پیش به پای

یکی تخت پرمایه اندر میان

زده پیش او اختر کاویان

بر او برنشسته یکی پهلوان

با فر و با مفت و پال گران

از آن کسی که برپای پیش بر راست

نشسته به یک سر از او بر تراست

به ایران نه مردی به بدای او...

درفش بیمن ازدها پیکر است

بر آن نیزه بر، شیر زرین سراسر (۴۸۰)

این نشانی‌ها همه از رستم است اما هجیر به این

گمان که می‌داد، این دلاور تورانی شباهنگام بر رستم

شیخون زند و سپاه ایران را بی سرپرست کند از بردن

نام رستم سرباز می‌زند.

اما مشخصات خیمه و درفش رستم چنین است:

سراپرده سبز رنگ. رنگ خیمه‌ها مشخص نیست. بر

درفش او که نمیدانیم چه رنگ است. نقش ازدهانی

هفت سر (که این را بعد از این دانسته‌ایم) دیده

در شاهنامه هر یک از پهلوانان بزرگ و نام آور ایران، درفشی خاص خود دارند که با رنگ و نقش روی آن از دیگر درفشها متمایز است. درست است که این درفش ظاهراً متعلق به پهلوانان است اما در حقیقت علامت رسمی سرزمینی است که تحت حکومت آن پهلوان قرار دارد، به این معنی که درفش رستم را باید درفش سیستان دانست. در بعضی موارد به نظر می‌رسد که یک درفش متعلق به بخشی است که خود از اتحاد درفش‌های دیگر بوجود آمده است. در این میان گودرز نمونه خوبی است. فرزندان او می‌توان حکم کرد حکام کوچک تابع او مانند گیوورهام و بهرام و دیگران، هر یک درفش با رنگ و نقش جداگانه دارند. در این میان شاه کیانی، که می‌توان او را فرمانروای پادشاهی مرکزی بشمار آورد نیز درفشی خاص خود دارد که از هیچ جهت از درفش‌های دیگر برتر نیست! اما از سوی دیگر تمامی این درفشها در زیر سایه یک درفش بزرگ قرار می‌گیرند که باید آنرا درفش ملی نامید و آن، همان درفش کاویانی است. درفش کاویان علامت و نشانه وحدت تمامی این پادشاهی‌های کوچک است اما نکته جالب این است که این درفش در اختیار پادشاهی مرکزی پادشاهان کیانی نیست، بلکه در اختیار توس و در واقع در اختیار خانواده نوذریان است. هنگامی که کیخسرو با پهلوانان وداع می‌کند و می‌خواهد که سفر آخرت در پیش گیرد و نیز بهنگام دادن عهد یعنی منشور و فرمان حکومت به پهلوانان، نوبت به توس که می‌رسد می‌گوید:

همی باش با کاویانی درفش

تو باشی سپهدار زربینه کفش

به هر حال، این نوشته به درفش‌های پهلوانان ایران

اختصاص دارد.

واژه درفش: دروستا: drafsa. در پهلوی: drafs

و به معنی علم و روایت است و همان است که امروز

جای آن را واژه مفولی پرچم-به انتخاب فرهنگستان

زبان ایران گرفته است. این واژه بصورت drafs

می‌شده اما بر چوبه یانیزه درفش سرزین شیری می‌درخشیده است.

درفش بعدی از آن گیو فرزند نامدار گودرز و داماد رستم است.

یکی گرگ پیکر درفش از برش به ابراسید آورده زیرین سرش

به گرد اندرش زرد و سرخ و بینهش ز هرگونه ای برکشیده درفش درفش پس پشت پیکر گراز سرش ماه سیمین و بالا دراز (۴۸۲) جدول شماره (۱) نشان دهنده نشانه‌های پهلوانان ایران در رمگاه سهراب است.

در دوره کیانیان در شاهنامه درفش ملی وجود دارد و تمامی درفش‌ها در برابر درفش ملی جنبه محلی و قومی دارند. درفش ملی همان درفش کاویانی است که تا پایان دوره ساسانیان درفش ملی کشور ایران بوده است.

کنیم. گرچه خارج از موضوع است. که سان ورزه سبایان، چند بار در شاهنامه آمده است و این تنها از این جهت یادآوری شد که گمان نرود این کاویان از اروپائیان اقتباس شده است.

پس از استقرار کیخسرو بر تخت پادشاهی و پیمان نوشتن و سوگند خوردن او، برای کشیدن کین سیاوش از افراسیاب، و اصرار کاوس بر آن که:

به خوبی مادر هستی نگروی

نهیچی و گفت کسی نشنوی (۷۱۱)

کیخسرو به همراهی پهلوانان دیگر ایران گردش

درست و کامل انجام می‌دهد:

همه بوم ایران سراسر بیگشت

به آباد و ویرانی اندر گفتت

بر آن بوم ویرکان نه آباد بود

تیه بود و ویران ز بسداد بود

دم داد و آباد کردش ز گنج

ز داد و ز بخشش نیامد به رنج (۷۶۹)

البته در گزارش گونه‌ای که از این گردش به

انجمن بزرگان و پهلوانان می‌دهد، همه شکوه از

افراسیاب و توران است:

چنین گفت کای نامداران من

دلبران و خنجر گذاران من

بپیومدم این بوم ایران براسب

از این مرز تا خان آذرگشپ

ندیدم کسی را که دلشاد بود

توانگر بود از بومش آباد بود

همه خستگانند از افراسیاب

همه دل پوز از خون و دیده پر آب..

به ایران زن و مرد از او پر خروش

ز بس کشتن و غارت و جنگ و سوز (۷۷۳)

و هنگامی هم که همه برکن خواهی سیاوش هم

پیمان می‌شوند، آنگاه:

بفرمود خسرو به روزی دهان

که گویند نام کیهان و پیمان (۷۷۵)

نقش درفش	رنگ درفش	نقش درفش	رنگ سر برده	نقش روی تیره
کاوس	زرد	خورشید	رنگارنگ-پلنگی	ماه زرین
توس		بیل	سیاه	
گودرز	بفتش	شیر	سرخ	
رستم	بفتش (۷۶۷)	ازدها (هفت سر)	سبز	شیر زرین سر
گیو	سیاه (۷۸۴)	گرگ	سیاه	گرگ زرین سر (?)
فربرز گراز	سید زرد	خورشید (۷۸۵) گراز	سید زرد (?)	ماه سیمین

چنانکه دیده می‌شود، در اینجا تنها هفت درفش، یعنی هفت پهلوان وجود دارد. بعمارت دیگر بهنگام هجوم تورانیان به سپیدی دلآوری چون سهراب با آن وصفی که گزدهم فرمانده دژ سپید از او کرده بود. کاوس تنها توانست پنج پهلوان را با خود همراه کند چه از این شمار هفت، یکی خود کاوس و دیگری فربرز فرزند او را باید کم کرد. بنابراین شرکت کنندگان در این نبرد که دارای درفش شخصی هستند، پنج تن اند: توس، گودرز، رستم، گیو و گراز.

نکته غیرعادی در این لشکرکشی این است که با وجود کاوس (شاه) و فربرز (برادر شاه) و توس (از خاندان منوچهر و فرمانده سنتی سپاه که علامت آن «زرینه کفش» است، درفش کاویان یا اختر کاویان همراه رستم است و این نکته حائز اهمیت فراوان است. اما متأسفانه هیچگونه نشانی از درفش کاویانی بدست داده نمی‌شود.

دومین بار که از درفش پهلوانان در شاهنامه یاد می‌شود، هنگامی است که کیخسرو، فرزند سیاوش و نواده کاوس- و البته نواده افراسیاب نیز- سپاهی را که عازم نبرد با تورانیان است، سان می‌بند، سپس این سپاه از برابر او رژه می‌رود. در اینجا بدنیست اشاره

چنین گفت کای پسر گودرز، گیو که خوانند گردان و را گیو نیو ز گودرز زیان مهتر و بهتر است به ایران سپه برود بهره سراسر سرافراز، داماد رستم بود به ایران زمین همچو او کم بود (۴۸۰)

در اینجا از رنگ درفش گیو سخنی نیست. اما جای دیگر (۷۸۴) درفش او سیاه رنگ گفته می‌شود. درفش فربرز، فرزند کاوس، سید رنگ است ولی نقش روی آن گفته نشده است.

بدو گفت از آن سو که تا نرفته شد برآید یکی پرده بستم سپید... (۴۸۱) اما در دو جای دیگر (ص: ۷۴۸، ۸۰۰) نقش درفش سید رنگ او، خورشید است.

درفش گراز، با نامش مطابقت کامل دارد. بر زمینه‌ای زرد رنگ، نقشی از گراز دیده می‌شود. سر برده گراز نیز همچون زمینه درفش رنگ زرد دارد و نیز برنیزه درفش او، یک هلال سیم رنگ ماه نصب بوده است.

بهر سید از آن زرد پرده سترای درفش ذرخشان به پیشش به پئی

جدول شماره ۲ - بزرگانی که در انجمن جنگی کیخسرو گرد آمده بودند

نام خانواده	تعداد بچه‌ها	نام فرد
۱. حیوشان کاوس	۱۱۰	فریبرز
۲. خانواده نوزاد	۸۰	زرستم
۳. گودرز	۷۸	گودرز
۴. گودهم	۶۳	گودهم
۵. میلاد	۱۰۰	گرگین
۶. نوباد	۸۵	نوباد
۷. پشنگ	۲۳	زینب انبیا
۸. پرتویان	۷۰	فرهاد
۹. گرازه	۱۰۵	گرازه
۱۰. از نسل فریدون	۸۰	اسکندر

نیز پشنگ نام داشته است و چون آن نام معروفی است، به طور ختم اگر این پشنگ دیگری بود، فردوسی متذکر می‌شود. بنابراین باید گفت تعدادی از اعضای خاندان پشنگ، یعنی خانواده بدری، افراسیاب هم با ایرانیان هستند. فرمانده این گروه نیز ریونیز (یا حتی رویین) داماد توس است. در داستان خاندان ریونیز (ورویین) معلوم نشده است و اینجا معلوم می‌گردد که اصل تورانی دارد که داماد خاندان منوچهری شده است. این را می‌توان نمونه‌ای نادر از ازدواج زن ایرانی با مرد تورانی به شمار آورد.

نام دیگر میلاد است (میلاد بدون شک، شکل تحول یافته مهرداد یا حتی در شاهنامه با فرزند این شخص - گرگین - در داستان بیژن بیشتر آشناسی شویم. خود او از نزدیکان کاوس است. از گرگین پس از این در جنگ خبری نیست.

دو نام از همه ناآشنا ترند. نوباد (در چاپ مسکولاده بانسخه بدن‌های بسیار مختلف) و برته که این اخیرا در جای دیگر در جنگ بازه رخ هم می‌بینیم. این دو پس از این انجمن، دیگر دیده نمی‌شوند. یعنی، در مثل، اعلام آمادگی جنگی کرده‌اند ولی به هنگام جنگ حضور نیافته‌اند چرا که نامی از آنها در میان نیست.

سرانجام هنگام غرض سپاه می‌رسد. کیخسرو همی بود بر پیل در پهن داشت

بدان تاسه پیش او در گذشت (۷۸۵) پهلوانان هر یک با سپاهیان خود، در حالیکه پشت سرشان، درفش خانوادگیشان در اهتزاز است از برابر شاه می‌گذرند. گویا بحسب رسم، عموی شاه پیش از همه قرار دارد:

و آن «روزی ده» نیز گوان را سازاوار و چنان چون بود در خور پهلوان، نوشت که در زیر می‌خوانیم:

ه نخستین ز خویشان کاوس کسی
صده سپهبد فکندند پی
فریبرز کاوشان پیش رو
کجا بود پیوسته شاه‌نمو
ه گزین کسده شهادت نوزدی
همه گرزدار و همه لشکری
زر سپ سپهبد نگهدارشان
که تاج کیمان بود و فرزند توس
خداوند کوپال و شمشیر و کویس
ه مدیگر چو گودرز کشواد بود
که لشکر به رای وی آباد بود...

ه چو شصت و سه از تخمه گرد هم
بزرگان و سالارشان گنهم
ه ز خویشان میلاد چون سد سوار
چو گرگین پیروز گرمایه دار
ه ز تخم توایه چو هشتاد و پنجم
سواران رزم و نگهدار گنج

کجا بر نه بودی نگهدارشان
به رزم اندرون نامی در ارشان (۷۷۵)
ه چوسی و سه جنگی ز پشت پشنگ
که زوبین بدی سازشان روز جنگ
نگهبان ایشان همی بود رنو
که بودی دلیر و هوشیار نیو
بگناه نبره اربدی پیش کوس
نگهبان گردان داماد توس

ه خویشان چو هشتاد مرد
که بودند شیران روز نبرد
برایشان نگهدار فرهاد بود
که در جنگ سندان پولاد بود
ه ز تخم گرازه صد و پنجم گرد
نگهبان ایشان هم او را شمرد
کنارنگ با پهلوانان جز این
ردان و بزرگان با آفرین (۷۷۶)

در بیت پایانی بالا می‌گوید که نام آوران اینان بودند و جز از این‌ها کنارنگ‌ها و پهلوانان دیگری نیز حضور داشتند. جدول زیر بر مبنای سروده‌های بالا تنظیم شده و با چاپ مسکولوم تطبیق داده شده است:

در جدول بالا، چند نام ناآشنا دیده می‌شود. نخست باید از پشنگ گفت. میدانیم پدر افراسیاب

نخستین فریبرز بود پس رو گذر کرد پیش جهاندار نو

ابنا گرز و با تیغ و زرینه کفش

پس پشت خویش سپهر درفش (۷۸۵)

دومین پهلوان گودرز است. او در میان پهلوانان

شخصیتی خاصی دارد. بزرگترین پهلوان پس از رستم

است. بویزه که زاد و رودش هم فراوان است. هفتاد

و هشت پسر و بنیره او همه، در جنگ‌ها همراه او هستند.

فرزندانش در غیرت و مردانگی و دل‌آوری و فداکاری

همتا ندارند. مردی است خردمند و بگفته فردوسی،

پهلوانی درنگی و آهسته و خاموش. به روشنی در

شاهنامه می‌تواند دید که جز رستم هیچکس بر او برتری

ندارد و این را، هم خود او میداند و هم فرزندانش، هر

وقت پادشاهان براه کیج می‌افتند اوست که به آنان

پند و اندرز می‌دهد. نگاه نیز به تندی برخاش می‌کند.

گیو فرزند بزرگ و انگشت نمای او

بزرگترین، دلاورترین، خردمندترین و فداکارترین فرزند

او، افتخار گودرز بیان است. آنچنان که از میان همه

خواستگاران نژاده وارجمندی که خواب دامادی

رستم را می‌دیدند، فقط او به انتخاب خود رستم،

به چنین افتخاری رسید. فرزند گیو، بیژن، یکی از

دلاوران بی‌چون و چرا و بی‌نقص شاهنامه است. بهر

حال در این رژه این گروه پس از فریبرز می‌آیند:

پس بنام گودرز کشواد بود

که گیتی به رای وی آباد بود

درفش از پس پشت او شمشیر بود

که چنگش به گرز و به شمشیر بود

آنچه از معرفی پیشین درباره درفش گودرز می‌دانیم

همین است: درفش، بنفش رنگ بانصوری از شیر

دما از پس پشت پیکرهای
همی راند چون کوه آهن ز جای
بسی زنگه بر شاه کرد آفرین
بر آن برز و بالا و تیغ و نگین (۷۸۸)
اما، جالب توجه اینست که سپاهیان این پهلوان از
شهر بغدادند:

هر آنکس که از شهر بغداد بود
ایسا نیزه و تیغ و پولاد بود
همه برگزیده ز سپاه
سپهبد همی داشت بر بیل جای (۷۸۸)
وسرانجام، فرامرز، پسرستم، درفش پدر را دارد.
یعنی همان ازدها پیکر، اما اینجا ازدها بصراحت
دارای هفت سراسر است.
سرس هفت هم چون سر ازدها
توگفتی زیند آمدستی رها
جدول زیر درفش های پهلوانان ایران را بهنگام
رژه از برابر کیخسرو نشان می دهد:

سومین جایی در شاهنامه که در آن از درفش
پهلوانان ایران سخن می رود داستان فرود است.
فرود پسر سیاوش از دختر پیران و برادر کیخسرو، چون
از آمدن سپاه ایران آگاه می شود، بهمراهی نخوار به
ستیغ کوهی می رود که از آنجا جیمه و خرگاه
لشکریان ایران بدیدار است. نظیر آنچه در جنگ
سهراب دیده ایم. نخوار پهلوانان ایران را به او
می شناساند:

جدول شماره ۳ - پهلوانانی که از مقابل کیخسرو می گذرند

پهلوان	نقش درفش
۱. فربرز	خوسرود
۲. گودرود	سر
۳. گیو	شیرنگ
۴. زحام	پیر
۵. سیرن	برستان (ز)
۶. گتهم	ماه
۷. اشکش	بلنگ
۸. فرهاد	آهو
۹. گرازه	گراز
۱۰. بزنگه شاوران	حصای
۱۱. فرامرز (پسرستم)	ازدهای هفت سر

یکی ماه پیکر درفش از برش
به ایراند آورده تابان سرش (۷۸۶)
اشکش از زاد همای، پس از گتهم می آید:
پس گتهم اشکش نیز گشوش
که بازور دل یزد و بامغز و هوش (مصرع دوم از
چاپ مسکوتی و انست)
یکی گرزدار از نژاد همای
به راهی که جستیش بودی به پای ؟
درفشی بر آورده پیکر بلنگ

همی از درفش بیازاید جنگ
بر درفش پهلوان فرهاد، پیکر نیک آهونقش بسته
بوده است. فرهاد نیز از نسل و نژاد قباد است.
یکی پیکر آهو درفش از برش
بدان سایه آهو اندر سرش (۷۸۷)
گرازه پس از فرهاد می آید. او «سرخمه گیوگان»
است، اگر منظور گیو باشد. بنابر این او پسر بزرگ گیو
و برادر بزرگتر بیژن بشمار می رود. (اما به احتمال
دیگر ممکن است فرزند گیو oiva باشد که پهلوانی
است از خاور و در همین سپاه کشی نام او هم بمیان
می آید).

گرازه، سر تخمه گیوگان
پس او همی رفت با و بزرگان ...
درفشی همی برد پیکر گراز
سپاهش کند افکن و رزم ساز (۷۸۷)
بشت سر او، سپاه زنگه شاوران است. درفش
زنگه نقش همای پرنده افسانه ای دارد.

اما در اینجا اضافه می شود که در چنگهای آن شیر،
گرز و شمشیر هم بوده است. نظیر درفش ایران از
مشروطیت تا انقلاب که در دست شیر شمشیر دیده
می شد. درفش گودرز را یکی از پسرانش بنام
شیدوش بردوش دارد:

پس پشت شیدوش بد با درفش
زمین گشته زان شیر پیکر، بنفش
در دو جانب راست و چپ او دو فرزندش رهام و گیو
قرار دارند:

یکی گرگ پیکر درفش سپاه
پس پشت گیو اندرون سپاه
درفش جهانجوی رهام، پیکر
سرافراشته نیزه اش سر به ایر (۷۸۵)
پس از دو بیت بالا، در چاپ مسکوتی، یک بیت
اضافه است مربوط به درفش بیژن که بطور قطع
درست است:

پس بیژن اندر درفشی دگر
پرستاروش بر سرش تاج ز راج (۴-ص ۲۷)
بنابر این بردرفش بیژن نقش کنیزکی با تاج زرین
بوده است و این جای شگفتی است.

در چاپ بروخیم سخنی از بیژن و درفش او در
اینجا نیست ولی پس از این بهنگامی که تخوار،
درفش پهلوانان ایران راه فرود نشان می دهد در هر دو
چاپ (بروخیم و مسکوتی) درفش بیژن هم به میان می آید.
البته با تفاوت هایی که پس از این شرح خواهیم داد.
گتهم پسر گزدهم پهلوان بعدی است این
گتهم ظاهراً باید همان باشد که در داستان سهراب
و گرد آفرید، نام او را خوانده ایم. او برادر کوچک
گرد آفرید بود که فردوسی درباره اش می گوید:

هنوز آن زمان گتهم خرد بود
به خردی گراینده و گرد بود^۲
یکی خواهرش بود گرد و سوار
بداندیش و گردنکش و نامدار ..
زیی بود پسر سان گردی سوار
همیشه بچنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گرد آفرید ..

و این گرد آفرید دختر گزدهم است که پس از
اسیر شدن هجیر نگهبان دژ بدست سهراب - فردوسی
می گوید:

چو آگاه شد دختر گزدهم ... (یعنی گرد آفرید).

بهر حال:
پس پشت گودرز گتهم بود
که فرزندش بدیدار گزدهم بود

جدول ۴ - مقایسه جدولهای سه گانه درفش های بهلولانان ایران

ردیف در بای در سید (جده بهراب درفش های رحمت مهری هجری به بهراب سن ۴۷۷)		رژه از دربار کیخسرو برای حمزه یوزان سن ۷۸۴		در بی دز کلب - فردر با حساب معرفی نخوزان، فردر	
ردیف	نشان درفش	رنگ درفش	رنگ خیمه ها	ردیف	نشان درفش
۱	کاووس	خورشید	زرد	زنگارنگ	
۲	نوس	بیل	سياه	بیل	بیل
۳	گودرز	شیر	نقش	سرخ	شیرینش
۴	رستم	ازدها	سبز		
۵	گورگ	گورگ	سیاه		گورگ (چاپ مسکون: رژه گورگ)
۶	گرازه	گراز	زرد	گراز	گراز
۷	فربرز	؟	سید	سید	خورشید (درفش کاویان)
۸	بیژن				پرستار (چاپ مسکون: بروخیم نامفهوم)
۹	سداوین				سیر
۱۰	بها				بهر
۱۱	گسته				بها
۱۲	اشکن				بانگ
۱۳	فرهاد				گاوین
۱۴	زنگ	(سیاه پیش اهل نیرودن)			گورگ (چاپ مسکون: گورگ)
۱۵	فرامرز				ازدها (درفش رستم)
۱۶	دیونیز				
۱۷	سوه گودرز				آهو
۱۸	بهرام گودرز				خرم (میش)

گزیدند تیغ یکی بزرگوه که دیدار بد یکسر، ایران گروه چو دستور لشکر سر امر پدید بر آن شاهزاده سخن گسترید. چنان دان که آن پیل پیکر درفش سواران و شمشیرهای بنفش سرافراز توس سپهبد بود که در کینه پر خاش او بد بود (۸۰۱) نکته جالب این است که فرامرز که برادر سیاوش و عموی کیخسرو است، فرماندهی سپاه را ندارد. توس فرمانده است. چرا که خانواده گودرز بان بطور رسمی و سنتی، فرماندهی را بعهده داشته اند و ظاهر چنانکه گفته شد، علامت فرماندهی نیز کفش زرین بوده است در بای فرمانده. و این فرامرز در هنگام رژه که نفر اول بود کفش زرین نداشت. اما آن کفش در اصل تعلق به توس دارد. از آنجهت معمولاً توس را زرینه کفش هم گفته اند. درفش دوم از آن فرامرز است:

درفشی پس پشت او دینگر است چو خورشید تابان به دو پیکر است برادر پادشاهت بنا فر و کسام سپهبد فربرز کاویان نام (۸۰۱) علامت روی درفش فربرز در نیردگاه بهراب معلوم نشد ولی در مورد اخیر نشان می دهد که خورشید است و البته در زمینه سفید. سومین نفر گسته هم، بر گزدهم است. گزدهم از نام آوران ایران است، ۶۳ نفر در نبرد از بنجمه او حضور داشته اند:

پس ماه پیکر درفشی بزرگ دلیران بسیار و گسترد ستیگر

و را نام گسته هم گزدهم خوان

که نیرسان از او شیر را استخوان

سپس، گود بیکر درفش است که پیش از این شناخته نبود و با شفتگی، به رنگه ساوران وابسته است. نقش درفش رنگه، در همین سپاه، بهنگام رژه از برابر کیخسرو «همای» بود. اما، در اینجا:

پس گور پیکر درفشی دراز

بگردد اندرش لشکر رزم ساز

به نیرسانش رنگه ساوران

دلیس رایش گردان کینه آوران (۸۰۱)

باید توجه داشت که این اختلاف «همای گور»

نها در فاصله ۸۵ بیت است. در یک نسخه دیگر به جای گور، گورگ آمده بود. در چاپ مسکون نیز گورگ در متن و گور در حاشیه است.

درفش پنجم متعلق به بیژن است. در جدول شماره

۱۲ شماره نهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱

۱۲ شماره نهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱

۱۲ شماره نهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱

۱۲ شماره نهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱

۱۲ شماره نهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱

۱۲ شماره نهم، بهمن و اسفند ۱۳۷۱

۲ که به نقل از چاپ مسکون آوردم - چون در بروخیم نبود. نقش درفش بیژن «پرستارش» آمده بود که البته کمی گنگ است. ولی بهر حال در اینجا هم در بروخیم و هم در چاپ مسکون، بیژن صاحب درفش است و گرچه باهم اختلاف دارند اما نشان می دهد که بار اول در نسخه اناس و نسخ بدل چاپ بروخیم افتاده بوده است.

در چاپ بروخیم درفش بیژن چنین است:

درفشی پس اوشت پیکر چومناه

تتش لعل و جعدش چو مشک شاه (۸۰۱)

معلوم است که این تعریف ناقص در مصرع اول،

پیکر درفش را به ماه «تشیه» کرده ولی در مصرع دوم

«او» را به لعل و جعدش را به مشک سیاه تشبیه کرده

و معلوم نیست که ضمیر «ش» به چه نامی برمی گردد.

اما در چاپ مسکونیت بالا چنین است:

درفشی پرستار پیکر چومناه

تتش لعل و جعد از حریر سیاه (ج ۵ ص ۱۲)

که مرجع ضمیر «ش» همان «پرستار» نقش شده

بر روی درفش بیژن است و به احتمال زیاد چاپ

بروخیم غلط و چاپ مسکون درست است. بنابراین

می توان گفت بطور قطع که نقش روی درفش بیژن،

کنسرتکی سیاه موی و ارغوانی پوست را نشان می داده

است. چه باید کرد؟ این همان بیژن تند و احساساتی

و عاشق بنشین داستان منیره است!

پس از بیژن شنیدوش است که: درفشی با نقش بر

دارد. بهنگام رژه از مقابل کیخسرو، شنیدوش درفش

شیر پیکر گودرز را بر دوش داشت و سخنی از درفش

خود او نبرد:

درفشی کجا پیکرش هست پسر

همی بشکند ز میسان هیزر

همی بشکند ز میسان هیزر

همی بشکند ز میسان هیزر

جدول ۴ - مقایسه جدولهای سه گانه درفش های پهلوانان ایران

درفش‌های در سید (جدول سه‌گانه)		دره از برابر کعبه و برای حمله		در بای ذر کنت - فرود	
درفش‌ها بر حسب معرفی معجز		نوع آن‌ها ۷۸۴		به حسب معرفی معجزانه فرود	
شماره	تشان درفش	رنگ درفش	رنگ خیمه‌ها	شماره	تشان درفش
۱	کاووس	خورشید	زرد	رنگ رنگ	
۲	نوس	بیل	-	سیاه	بیل
۳	گودرز	شیر	سفید	سرخ	شیرین
۴	رستم	ازدها	-	سبز	
۵	گنبد	مگرگ	سیاه	-	گورگ (چاب مسکو) / زره گورگ
۶	گوراه	گوراه	-	زرد	گوراه
۷	فربرز	سید	سید	سید	خورشید (درفش کاووس) / خورشید
۸	بیزن	-	-	برستار (چاب مسکو) / بروخیم (نماورد) / بروخیم نامعلوم	برستار (چاب مسکو) / بروخیم نامعلوم
۹	شیدوش	-	-	-	بیر
۱۰	رهاه	-	-	-	بهر
۱۱	گنهم	-	-	-	ماه
۱۲	اسکنس	-	-	-	بلنگ
۱۳	فرهاد	-	-	-	گاووش
۱۴	رنگه	(ساحاوش) / اهل بوندا	-	همه	گورگ (چاب مسکو) / گورگ
۱۵	فرامرز	-	-	ازدها (درفش رستم)	-
۱۶	زوزنر	-	-	-	-
۱۷	نسوه گودرز	-	-	-	آهر
۱۸	بهرام گودرز	-	-	-	خرد (مشت)

گزیدند تیغ یکی بیزر کوه
 که دیدار بد یکسر، ایران گروه
 چو دستور لشکر سراسر بدید
 بر آن شاهزاده سخن گسترید...
 چنان دان که آن پیل پیکر درفش
 سواران و شمشیرهای بنفش
 سراقراژ نوس سپهبد بود
 که در کینه پرخاش او بد بود (۸۰۱)
 نکته جالب این است که فرامرز که برادر سیاوش
 و عموی کیخسرو است، فرماندهی سپاه را ندارد. نوس
 فرمانده است. چرا که خانواده گودرز بآن بطور رسمی
 و سنتی، فرماندهی را بهمه داشته‌اند و ظاهراً چنانکه
 گفته شد، علامت فرماندهی نیز کفش زرین بوده
 است در بای فرمانده. و این فرامرز در هنگام زره که
 نفر اول بود کفش زرین پیا داشت. اما آن کفش در
 اصل تعلق به نوس دارد. از آنجهت معمولاً نوس را
 زرینه کفش هم گفته‌اند. درفش دوم از آن فرامرز
 است:

درفشی پس پشت او دینگر است
 چو خورشید تابان به دو پیکر است
 برادر پسر است تا فر و کام
 سپهبد فربرز کاووس نام (۸۰۱)
 علامت روی درفش فربرز در تیردگاه تهراب
 معلوم نشد ولی در مورد اخیر نشان می‌دهد که
 خورشید است و البته در زمینه سفید. سومین نفر
 گسنگم، پسر گزدهم است. گزدهم از نام آوران
 ایران است، ۶۳ نفر در نبرد از تخمه او حضور
 داشته‌اند:
 پش شاه پیکر درفش بزرگ
 دلبران سیار و گیسر بترگ
 ورا نام گسنگم گزدهم توان
 که نریمان از او شیر را استخوان
 سپس، گوز پیکر درفش است که پیش از این
 شناخته نبود و با شفتگی، به زنگه ساوران وابسته
 است. نقش درفش زنگه، در همین سپاه، بهنگام زره
 از برابر کیخسرو «های» بود. اما، در اینجا:
 پش گوز پیکر درفش دراز
 بنگرد اندرش لشکر رزم ساز
 به زیر اندرش زنگه ساوران
 دلبران گسنگم گردان کند اوران (۸۰۱)
 باید توجه داشت که این اختلاف «های گور»
 تنها در فاصله ۸۵ بیت است. در یک نسخه دیگری
 جای گور، گورگ آمده بود. در چاپ مسکونیز گورگ
 درفش و گور در حاشیه است.
 درفش پنجم متعلق به بیزن است. در جدول شماره

۲ که به نقل از چاب مسکو آوردم چون در بروخیم
 نبود نقش درفش بیزن «برستاروش» آمده بود که البته
 کمی گنگ است. ولی بهر حال در اینجا هم در
 بروخیم وهم در چاپ مسکو، بیزن صاحب درفش
 است و گرچه باهم اختلاف دارند اما نشان می‌دهد
 که بار اول در نسخه اساسی وسیع بدل چاپ بروخیم
 افتاده بوده است.
 در چاپ بروخیم درفش بیزن چنین است:
 درفش پس اوست پیکر چومناه
 تش لعل و جمدش چو مشک سیاه (۸۰۱)
 معلوم است که این تعریف ناقص در مصرع اول،
 پیکر درفش را به «ماه» تشبیه کرده ولی در مصرع دوم
 «او» را به لعل و جمدش را به مشک سیاه تشبیه کرده
 و معلوم نیست که ضمیر «ش» به چه نامی برمی‌گردد.
 اما در چاپ مسکویت بالا چنین است:

درفشی پسر استار پیکر چومناه
 تش لعل و جمدش از حریر سیاه (ج ۵ ص ۱۲)
 که مرجع ضمیر «ش» همان «برستار» نقش شده
 بر روی درفش بیزن است و به احتمال زیاد چاپ
 بروخیم غلط چاپ مسکو درست است. بنابراین
 می‌توان گفت. بطور قطع که نقش روی درفش بیزن،
 کنسرسی سیاه موی و ارغوانی پوست را نشان می‌دهد
 است. چه باید کرد؟ این همان بیزن تند و احساساتی
 و عاشق بی‌شده داستان میثرا است!
 پس از بیزن شیدوش است که درفشش با نقش بیز
 دارد. بهنگام زره از مقابل کیخسرو، شیدوش درفش
 شیر پیکر گودرز را بردوش داشت و سخنی از درفش
 خود او نبود.
 درفشش کجا پیکرش هست
 همی بشکفتد زو میان همی

مشخص می‌کند. هم اکنون در میان ایلات و عشایر ایران مسئله لباس جنبه ایلی دارد. لباس بخناری ها از بویر احمدی ها و قشقایی ها جداست. لباس کردها در منطقه کرمانشاهان با لباس کردهای کردستان متفاوت است. لباس بلوچ ها با گیلک ها و سایرین فرق دارد. در خود این مناطق نیز اختلافات کوچک و بزرگی در لباس اهالی دیده می‌شود. سر بند یادستار کردن چه در زنان و چه در مردان، در هر ایل و طایفه تفاوت دارد. بنابر این می‌توان پذیرفت که در چند هزار سال پیش سپاهانی که ارتش ایران کیانی را تشکیل می‌داده‌اند بدین صورت مشخص می‌شده‌اند: ۱- با رنگ و نقش برجسته. ۲- با رنگ خیمه‌ها به هنگام اردو زدن. ۳- با شکل خاص لباس هر قوم و قبیله.

نکته دیگر مسئله درفش هلی یا درفش کابویانی است. این درفش را چه کسی باید بردارد یا بفرزاد چه کسی افزاشه می‌شود؟ ظاهراً پادشاه در میدان باید حامل این درفش باشد ولی در عمل چنین نیست. در جنگ سهراب، کاوس شاه حضور دارد ولی درفش کابویانی در سر برده رستم دیده می‌شود.

دیگر گنفت کتاب سبزه پاره سرای یکی لشکری گنفت پیش پادشاه پای

یکی تخت پرمایه اندر میان زده پیش او اختیار کابویان که البته دانسته‌ایم که آن سر برده به رستم تعلق دارد. اگر رستم را در کنار کاوس فرمانده سپاه بدانیم، باید بگوییم که درفش ملی را فرمانده سپاه می‌برد جز در این مورد در موارد بسیاری در شاهنامه خانواده نوذر را نگهدارنده درفش می‌بینیم. اما گویا فرماندهی جز از همراه داشتن درفش کابویان، نشان دیگری هم داشته‌اند و آن «گنفت زرین» یا «زرینه گنفت» است:

بشدتوس با کابویانی درفش به پای اندرون کرده زرینه گنفت ۷۹۳

سپه‌بندار و مالار زرینه گنفت

توباشی بر کابویانی درفش ۸۴۵

سپه‌بندار توس آن کیانی درفش

ایا کوس و بیلان زرینه گنفت ۸۴۶

همنی پاش با کابویانی درفش

توباشی سپه‌بندار زرینه گنفت ۱۴۳۱

البته به هنگام رژه، از برابر کیخسرو، فریبرز

عموی شاه را که نفر اول است با «زرینه گنفت»

می‌بینیم در جالی که درفش کابویانی ندارد. اما به نظر

می‌رسد که فرماندهی او صوری و منحصر به میدان

رژه است:

مشخص نگردید. ولی در ضمن سپاهیان رژه رونده و نیز درهای دژ کلات، درفش کاوس، بدرش، یعنی خورشید پیکر را با او می‌بینیم. آیا نمی‌توان حدس زد که این درفشها جنبه خانوادگی دارد و هنگامی که بزرگ خانواده در میدان نیاشد، فرزند ارشد به نمایندگی از پدر، آن را به دوش می‌کشد؟

این نظر قابل تأمل است اما وجود درفشهای متعدد برای گودرز و فرزندان متعدد او این فرض را دچار اشکال می‌کند. گویو، فرزند بزرگ گودرز، در حضور او درفش جداگانه دارد. دیگر فرزندان گودرز هم همچنین، هر یک درفش ویژه خود دارند. رهام که گویا پس از گویا است و نیز نسته و بهرام، درفش دار هستند. گفتنی است که گرازه، پهلوان دلاوری که «بازی شمارد همی رزم شیر» درفش از نقش نام خودش را دارد، یعنی گراز.

آیا نمی‌توان تصور کرد که خانواده گودرزیان با کلی تر بگویم خاندان کتیواد که سرزمین او شامل اصفهان و اطراف آن تا قم (۱۲۸) است. که از بازماندگان کاوه‌آهنگر بشمارند و چند بار به تعداد ۷۸ پسر او در شاهنامه اشاره رفته است، خود اتحادیه ای است از پادشاهی های کوچک؟

چنین احتمالی را نمی‌توان نادیده گرفت. به هر حال این درفش، به درفش های دوران فتوادی اروپا شباهت دارد با این تفاوت که در آن دوران در اروپا درفش ملی دیگر وجود نداشت اما در دوره کیانیان در شاهنامه درفش ملی وجود دارد و تمامی درفش ها در برابر درفش ملی جنبه محلی و قومی دارند. درفش ملی همان درفش کابویانی است که تا پایان دوره ساسانیان درفش ملی کشور ایران بوده است. وجود درفش ملی این نکته را نشان می‌دهد که به هیچوجه نمی‌توان دوره کیانی را نادوره فتوادیته اروپا مقایسه کرد. در شاهنامه از نقش درفش کابویان سخنی نرفته است اما در بسیار جای رنگ آن بنفش توصیف شده است.

درفش بنفش از به جنگ آوریم

جهان بر دل شاه تنگ آوریم (۸۵۴)

مسئله دیگر رنگ خیمه هاست. به نظر می‌آید که

بایک نوع اونیفورم روبرو هستیم سپاه هر شاهی رنگ

و نقش درفش و نیز رنگ خیمه و خرگاهش یکی، و از

دیگران متمایز است. از این قرار می‌توان احتمال داد

که افراد سپاهی به وسیله ای از یکدیگر متمایز بوده‌اند.

در قرن ششم هجری وقتی نویسنده چهار مقاله نظامی

عروضی از فرخی سیستانی یاد می‌کند، اشاره ای دارد

به دستار «سکری وار» او. یعنی این دستار ساکنان

سکستان یا سیستان را از دیگر مردم خراسان بزرگ

درفش گرازه همچنان نقش گراز دارد: «درفشی بش پیکر او گراز» و درفش گویو، گرگ نقش است (در جاپ مسکو، دیزه گرگ).

درفشی کجا پیکرش هست گرگ
درفش سپه‌بندار گیسو سترگ

درفش فرهاد بنفش گاو میش است. «درفشی بش پیکر گاو میش» و درفش گودرز پیکر شیر دارد و در اینجا تصریح می‌شود که آن شیر به رنگ زرین است:

درفشی کجا شیر پیکر به زر
که گودرز کشواد آرد به در (۸۰۲)
ریوز، داماد توس، درفش پلنگ پیکر است:
درفشی پلنگ است و پیکر دراز
پس ریوز نیز است با کام و باز (۸۰۲)
که در جاپ مسکو به جای «دران»، «گراز» آورده
است که طبعاً نادرست است.

تخوار، این ریوز را اینگونه معرفی می‌کند:
چهل خواهر رستش چو خورم بهار
پسر خود جز این نیست اندر تیار
نربیننده و ریمن و چایلبوس
حوان و هفت منند و داماد توس (۸۰۹)
نسته گودرز یکی از پسران متعدد گودرز درفش
با نقش آهو دارد:

درفشی کجا آهوش پیکر است
چو نسته گودرز با لشکر است (۸۰۲)
و آخرین درفش از بهرام فرزند دلاور و باغیرت
گودرز است که جان خود را بر سر نام از کف
می‌دهد. نقش درفش او «غرم» یا میش است.
درفشی کجا غرم دارد نشان
ز بهرام گودرز کشواد گمان (۸۰۲)
جدول ۴، مقایسه ایست بین سه موردی که تا کنون
آمد.

در این جدول ها چنانکه قابل تأمل هست.
در جدول ۱- ستون ۱- در نبرد با سهراب، رستم حضور
دارد. درفش او پیکر اژدها دارد. رنگ زمینه معلوم
شده ولی خیمه رستم و سپاهیان سبزرنگ. در
جدول ۲- در رژه سپاهیان از برابر کیخسرو درفش
رستم را فرزندش فرامرز به همراه دارد. «درفشی سان
دلاور پدرت» مگر اینکه تصریح می‌شود که اژدها
موجودی هفت سراسر است. «سرس هفت همچون سر
اژدها». از سوی دیگر همین موضوع درباره کاوس
صدق می‌کند. او در جنگ با سهراب بوده و درفش
خورشید پیکر داشته که زمینه آن زرد بوده است. پسر
کاوس یعنی فریبرز نیز در آنجا بود اما نقش درفش

با گرز و با تیغ و زربینه کفش
پس پشت خورشید پیکر درفش ۷۸۵
این سپاه که عازم نبرد با افراسیاب، به خونخواهی
سیاوش است در مسیر خود برغم سفارش اکید
کیخسرو به کلات می‌رود که در آنجا فرود برادر
کیخسرو پادشاهی دارد. دریای دژ کلات است که
بنا به معرفی نخوار، ماتوس را فرمانده سپاه می‌بینم.
اصلاً باید یادآوری کرد که توس فرزند نودشاه و فرزند
زاده منوچهر است. او که خود داعیه پادشاهی دارد از
دست کاوس فرمان سپاهیدی دریافت کرده است.
به توس آژمان داد اسپهبدی...

به هر حال توس فرمانده سپاه است و این
فرماندهی را کیخسرو در حضور فریبز برای توس
مسجل می‌کند:
بدیشان چنین گفت بیدار شاه
که توس سپهبد به پیش سپاه
ببایست همه اخترگت و بیان
به فرمان او بست چنانکه میان
بدو داد مهوری به پیش سپاه
که سالار او بست و جوینده راه (۷۹۳)
و همین فرماندهی سپاه است که با حضور
شخصیتی سنگین و آهنین و درنگی چون گودرز، سب
ایجاد فاجعه دردناک مرگ فرود می‌گردد.

نکته دیگر در هم شدن نقش بعضی از
درفش هاست. در دو جدول ۲ و ۳ که هر دو متعلق به
یک سپاه است، یکی به هنگام رژه و دیگری دریای
دژ کلات اختلافاتی دیده می‌شود. در جدول شماره ۲
نقش درفش رهام برآینت، در حالی که در جدول
شماره ۳ این نقش به درفش شیدوش تعلق دارد. این
هر دو برادر و فرزندان گودرزند. فرهاد به هنگام رژه بر
درفش بصویر آهون نقش است ولی در پای دژ
کلات، آهوش به کاومیش بدل شده است و این بار
نقش آهورا بر درفش ستوه گودرز می‌بینیم. زنگه
شاوران، که سپاهانش اهل بغدادند - ابتدا دروشی با
پیکره‌ای از همای - برنده افتانه‌ای دارد. اما پس از
آن نقش درفش به گوربیل می‌شود. گفتنی است
که بعدها در جنگ رستم با اسفندیار، درفش
اسفندیار را هم با پیکرهما وصف کرده است.
به عنوان کشنده برده برای
درفشی کجا پیکرش به همای (۵۸۳)
اشکش در وقت رژه دروشی با تصویر بلنگ دارد.
در پای دژ کلات آن نقش بر درفش ریونیز - داماد
توس - است که به هنگام رژه نامی از او برده شد.

مسئله درفش‌های خانوادگی باشه فتوئالی نشان

دهنده استقلال صاحبان درفش در آن
سرزمین هاست. بعبارت دیگر صاحبان درفش‌ها،
فرمانروایان سرزمین‌هایی هستند که بدان منسوب‌اند.
اما بنظر می‌رسد که تقریباً بیشتر آریانیان ایرانی که در
این سوی سیحون و جیحون سکنی دارند،
اتحادگونه‌ای با یکدیگر برقرار داشته‌اند که گاهی تا
ایران غربی می‌رود، چنانکه دژ اسطوره‌ای
شهر بغداد را هم به میان می‌کشد. احتمال می‌رود که
این اتحادگونه پیش از آنکه مربوط به تشکیل دولت
در معنای امروزی خود نباشد، به مسئله مهاجرت‌های
نخستین مربوط بوده است که گذرندگان از آب،
به سبب خصوصیات اقلیمی سرزمین نازده نواخته‌اند
به شیوه گله‌داری کهن خود ادامه داده‌اند. و بناچار کم‌کم
کشاورزی پیشه کرده و ده‌نشین شده‌اند. البته در کنار
آن به گله‌داری هم ادامه داده‌اند. و گله داران آن
سوی رود بنا به ضرورت شیوه زندگی خود، اتیان
را مورد حمله و تاخت و تاز قرار می‌داده‌اند. بنابراین،
این کشاورزان ده‌نشین از طرفی بطور همیشگی برای
دفاع از هستی خود آماده بوده‌اند و می‌توان تصور
کرد که اصطلاحی که شاهنامه بکار برده است یعنی
کشاورز جنگی، برایشان قابل اطلاق است. و از سوی
دیگر ناگزیر بودند که برای دفاع بهتر و مستحکم‌تر با
یکدیگر پیوندهایی ایجاد نمایند و ناگزیر آنکه این
پیوندها به یک مرکزیت نیاز داشت و پادشاهی کنایی
این مرکزیت را تشکیل داده است. این پیوند شبه
فتوئالی البته در ابتدا چندان قوی و استوار نبود
و حکومت‌هایی که به هر شکل قادر بودند از خود
دفاع کنند، یا دور از دسترس ایلات
گله‌دار و جادو زمین قرار داشتند گاه از اتحادیه‌ها
بیرون می‌کشیدند. اینکه رستم پس از منوچهر، بدیدار
هیچیک از شاهان کنایی رفته است می‌تواند به عنوان
سریجی باسرتاقن سگستانیان از دایره این وحدت
تلفی شود و اینکه گناسب با آن اصرار طالب آوردن
رستم به پایتخت است شاید بدین معنی است. که
دولت مرکزی دارد بنا قوی می‌کند و از دولت‌های
کوچک مستقل اطاعت محض منطلد؛
ظاهراً اتحادیه از دوران کاوس بنا گرفته
و در زمانی که خسرو به شکوفایی رسیده است و تردیدی
نیست که این اتحاد علیه تورانیان یعنی ایرانیان
سرزمین خود باز نمی‌گردد بلکه به پایتخت و به
حضور کیخسرو می‌رود:

سرفت و سیرد آنکه سید نودری

سواران جنگ گاوروش کیری

به ره برنکرد اینچ گنونه درنگ

به نزدیک شاه آمد از دشت جنگ

زمین را ببوسید در پیش شاه
نکرد ایچ خسرو بدو درنگه
به دشنام بگشا دلب شهریار
بر آن انجمن توس را کرد خوار
وزان پس بدو گفت ای بدنشان
تر نام گمب باد از سرکشان. (۸۱۶)
نه تنها او را بر آن انجمن خوار کرد، بلکه به زندان
افکند در حالیکه تنها پیری و نیز احترام نژاد منوچهری
بود که مانع از بریدن سر او شد:

نژاد منوچهر وریش سفید
ترداد سر زشت گنانتی امید
و گرت به فرمود می‌تاسرت
بدان سیدش کردی جدا از سرت
برو جانودان خانه زندان نیست
همان گوهر دید نگاهبان نیست...

ز پیشش براند و فرمود بند
به بند از دیش بیخ شادی بکند (۸۱۷)
در گذشته، وقتی کاوس بر رستم خشم گرفته
و دستور اعدام او را داده بود، تا چنان بازتابی روبرو
شد که شنیدنی است: داستان چنین است که پیش از
آنکه سهراب دژ سید را منصرف شود، فرمانده دژ
گله‌دار آنتیوی زود بوده است و درفش آژمان بسیاری
در پیکار نهایی علیه توران بسج شده‌اند. چنانکه در
جدول شماره ۴ می‌بینیم، در جنگ رستم و سهراب،
که در واقع هجوم تورانیان به ایران است، تنها هفت
درفش شرکت دارد که یکی هم متعلق به کاوس است
و یکی هم به فیروز پسر او، و رستم نیز در آغاز پیکارها
حضور نداشته و بنا برخواست کاوس حاضر شده
است. بنا براین جز شخص کاوس تنها
۵ عضو اعضای متحد در این پیکار شرکت داشته‌اند:
۱- خانواده توس نوذر ۲- رستم ۳- گودرز ۴-
گیوبزر گودرز ۵- گرازه

اما در لشکرکشی کیخسرو به جانب توران، که
خود کیخسرو در آن حضور ندارد و یکی از هجوم‌های
استثنایی ایرانیان به توران است شانزده درفش
شرکت دارند و این درحالی است که کاوس و رستم در
جنگ نیستند. شرکت کنندگان در این اتحاد تازه
اینانند:

توس، گودرز، گیو، فریبز، گرازه، بیژن، شیدوش،
رهام، گسهم، اشکش، فرهاد، زنگه شاوران، فرامرز،
ریونیز، ستوه گودرز، و زوسپ. تعداد فراوان صاحبان
درفش نشان‌دهنده وسعت اتحادیه و گسترش آن و نیز
همافکنی بیشترین اعضا است. شواهد دیگری نشان
می‌دهد که قدرت و تسلط حکومت مرکزی افزونتر
شده است. مخصوصاً هنگامی که کیخسرو توس را

از فرماندهی سپاه معزول و احضار می‌کند هیچ سرکشی دیده نمی‌شود. گرچه او با خارج شدن از سپاه همه نودزی‌ها را هم با خود می‌برد، اما بخلاف انتظار به گزدهم پیر پدیر گرد آفرید و گنهم نوجوان به کاوس نامه نوشت و اوضاع را شرح داد. کاوس برای دفع دشمن، همراه بانامه‌ای سراپا تعریف و تمجید و حتی نملق آمیز نسبت به رستم، اورا به میدان نبرد فراخواند. این نامه را به گیو داماد رستم سپرد و مخصوصاً نوشت:

چونامه بخوانی به روز و به شب
مکن داستان را گشاده دو لب
اگر دهنه داری بدستت مپوی
یکی تیز کن دست و پشمای روی
مگر با سواران بیچاره هوش
ز زابیل برآی بر آری خروش (۴۶۱)
به گیو سفارشی سخت کرد که:

نباید که چون نزد رستم شوی
به زابیل بمائی و گزینم نوی
اگر شب رسی، روز ربا باز گزرد
بگوش که تنگ اندر آمد نبرد (۴۶۲)
اما چون نامه به رستم رسید، چندان اعتنا نکرد و سه روز گورابه رامش و بیگماری نشانند. روز چهارم دیگر کار گیوه التماس کشیده بود.

به روز چهارم بر آراست گیو
چنین گفت با گزده سالار نیو
که کاوس تنداست و هشیار نیست
همین داستان بردش عوار نیست
غمین بود از این کار و دین پرشتاب
ششده دور از او خورد آرام و خواب
به زابیلستان گرد رنگ آوریم
زمین پیش کاوس تنگ آوریم
شود شاه ایران به ما خشمگین
ز ناپاک رئی در آید به کنین
بدو گفت رستم میخندیش از این
که با ما نشورد کس اتیر زمین
و هنگامی که رستم بنزد کاوش آمد، معلوم است که کاوس که ماده‌اش هم مستعد بود. چگونه حالی داشت.

از قلم سحرانگیز فردوسی شنیدنی است:
یکی بانگ برزد به گیو از نخست
پس آنگاه شرم از دودیده پشیمت
که رستم که باشد که فرمان من
کنند پست و بیچند ز پیمان من؟
اگر تیغ بودی کنون پیش من
سروش کشدمی چون ترسجینی ز تن

بگبش، بپیر، زبند برادر کن
وز اونیز مگشای بیامن سخن...
بفرمود پس توس را شه ریار
که رومرد را (رستم و گیو) زنده برکن به دار
بشد توس و دست تهمین گرفت
بندو مانده پرخاشجویان شگفت
که از پیش کاوس پیروان برد
مگر کاندراک تیزی افسون برد
تهمین بر آشفست با شه ریار
که چندین مدار آتش اندر کینار
هتجه گذارت از یکگذر بدتر است
ترا شه ریاری به اندر خورست...
همه روم و سکسار و مازندران
چومصر و چو چین و چو هاماوران
همه بنده در پیش رخسار منند
جگر خسته تیغ و تیغش منند
تواند در جهان خود زمین زنده ای
بکسینه چرا دن پراکنده ای
این حرف هائی بود که به شاه زد، اما چنان
لطمه‌ای به دست دراز شده توس زد که «از بالا نگو
اندر آمد به سر».

بروشد به چشم اندر آمد به رخسار
منم گفت شبر اوژن تا جبخش
چو خشم آورم شاه کاوس کیست؟
چیزا دست یازد به من توس کیست؟
و بعد ادعای جالی می‌کند که راست است:
دیران به شاهی مرا خوانستند
همان گناه و افسر بسیار استند
سوی سخت شاهی نکردم نگاه
تنگه داشتم رسم و آیین و راه (۴۶۷)
درست است که تندترین واکنش را در برابر
کاوس رستم نشان می‌دهد، اما پهلوانان دیگر هم
آنچنان فرمانبردار نیستند، مثلاً چنانکه در دوران
هخامنشی می‌بینیم: گودرز پس از به قهر رفتن رستم به
سفارش دیگر بزرگان به نزد کاوس می‌رود و با او
سخن‌های درشت می‌گوید:

به کاوس کی گفت رستم چه کرد
کز ایران بر آوردی امروز گزرد؟
فراموش کردی ز هیتامی اوران
وزان کسار دیوان مینازیدران؟
که گونسی ورا زبند برادر کن
ز شاهان نباید گزافه سخن
چو او رفت و آمد سپاهی بزرگ
با پهلوانی به کردار گرگ

که داری که با او به دشت نپسرد
شود بر فرشتان بر او تیره گرد
کسی را که جنگی چورستم بود
بی‌آزاد اورا، خورد کم بود.
و جالب است که کاوس فوراً از کرده و گفته
پشیمان می‌شود.

مقایسه بین دودستان نشان دهنده این است که
در دوران کاوس قدرت حکومت مرکزی آنچنان زیاد
نیست. رستم توس را تقریباً تنگ می‌زند، اورا در برابر
همه پهلوانان، سرشکسته می‌کند در حالی که توس خود
شاهزاده و از تخمه منوچهر و نیز فرمانده کل سپاه
است. اما دوران کیخسرو دورانی است که اتحاد
در حال گسترده‌گی و نیز در عین استحکام است و در هر
نبرد، استوارتر و گسترده‌تر می‌شود درفش کاویان
درفش‌های پهلوانان بسیاری را زیر سایه خود دارد. از
کارهای اوستا در اینجا ظاهراً خبری نیست.

نبرد ایران به فرماندهی فرامرز عموی کیخسرو
و جانشین توس باتورانان گرچه به پیروز نهای برای
ایرانیان می‌رسد، اما نتیجه قطعی بدست نمی‌آید. این
بار کیخسرو کدخدایان یا امرای دیگری را برای
تقویت نظامی نیروی زیر فرماندهی خود بمیدان نبرد
می‌خواند:

به فرمانداری و خود کامه ای
نوشتنند بر پهلوانی نامه ای
که پیروز کیخسرو از پشت پیل
بزد مهره و گشت کشور چو نیل
نه آرام بسا داشتماران نه خواب
مگر ساختن کین افراسیاب (۱۲۷۸)
کسانی که این بار آمده‌اند بسیارند ولی دیگر از
درفشان سخنی نرفته است. ایشان جز از بزرگانی
هستند که در لشکرکشی پیشین دیدیم. این بار
سپاهیان از سرزمین‌های آمده‌اند که پیش از این
نامشان در میان نبود. ایشان را فهرست وار معرفی
می‌کنم:

۱- منوشان و خوزان. ایشان دوتن‌اند ولی گویا هر
دو شاه پارس بوده‌اند: «که بر کشور پارس بودند
شاه منوشان و خوزان زرین کلاه. ۲- آرش. شاه
خوزیان (احتمالاً خوزستان) ۳- گوران شاه کرمان
۴- صباح شاه یمن (نام کاملاً عربی است) ۵-
ایرج. شاه بابل (شاید یکی از بازماندگان مهاب و بهر
حال از بستگان مادری رستم) ۶- شمش سوری، شاه
سوریان ۷- قارن، شاه شهر خاور (هر دو نام در چاپ
مسکو دیگرند. گیوه و شهر داون) ۸- زنگه از بغداد
۹- تخوار، شاه دهستان (از تخمه دشمه. دهستان یا
دهستان منسوب به قوم داهه: daha. در شمال شرقی

هرات. این نام هنوز باقی است) ۱۰- زهیر شاه عربستان ۱۱- شخصی با نام شگفت «کشورستان» از روم و بربرستان ۱۲- منوچهر آرش، از خراسان ۱۳- گروخان (مقایسه شود با گروهی زره) که او را فیروز شاه هم می‌گفته اند از غرچستان ۱۴- گروهی از تخمه فریدون و جم از محلی نامعلوم ۱۵- بزرگانگی از کوه قاف ۱۶- آوه سمکنان از محلی نامشخص ۱۷- برته با کوهیان (شاید کهستان فغانستان، جناب بعدی).

چنانکه می‌بینیم گروه‌های تازه از سرزمین‌هایی آمده‌اند که تا روم و بربرستان هم می‌رسید و در فهرست‌های پیش‌نامی از آنها نیست. شکست نخستین افراسیاب و تورانیان و مخصوصاً کشته شدن سپهدار بزرگ اویبرک رسته - که می‌توان گفت کمر افراسیاب را دوتا کرده است - نیروی دولت مرکزی را تقویت بیشتری کرده، چنانکه احضار نامه‌ای که «به زبان پهلوی» از جانب کیخسرو فرستاده می‌شود، این همه شاهان کوچک و بزرگ فرمانبرداری را می‌پذیرد و سپاهیان خود را در دست کیخسرو می‌گذارد.

نابدید شدن ناگهانی خسرو، این اتحاد تازه شکل گرفته را دچار پرتی می‌کند، به آسانی نمی‌توان این مسئله را درک کرد که چه اتفاقی افتاده است. در شاهنامه کیخسرو به خواست خود از شاهی کناره می‌گیرد ولی این ظاهر داستانی مقلب است. در هر حال، از میان رفتن اوتقرباً خلاء قدرتی ایجاد می‌کند که می‌توان گفت شیرازة این اتحاد را پاره می‌کند. پس از کیخسرو و بهرامتپ به شاهی می‌رسد آنهم به

انتخاب کیخسرو، همه پهلوانان معترضند اما نخستین معترض- چنانکه می‌توان گفت نماینده همه است- زال پدر رستم است. اعتراض زال بسیار شدید و لحن او بسیار تند است.

سربخت آنکس پر از حسا که بیاید
روان ورا زهرت سر بر ساق بیاید
که لهر سب را شاه خسروند به داد
زیبیداد هسرت گزین گسرت رستم بیاید

نشانش ندادیم، فدایم همس
از استگونی تشنیده ام تا جور (۱۴۳۲)
اگر چه زال پس از آن مخالفت خود را پس می‌گیرد ولی از آن پس هیچیک از اعضای خانواده او، ربه پایتخت نمی‌کنند و تا رودرروئی رستم و اسفندیار سیستانیان هیچ شاه پادشاهزاده کیانی را ندیده‌اند.

اسفندیار بحالت گلابه به رستم می‌گوید:
چه مایه جهان داشت لهر اسب شاه
لک کردی گسرت سبوی آن بزرگماه
چو و شهرتاری به گشت اسب داد
نیامدت از آن پس خود از شاه پاد
سوی وی یکی نیامه ننوشته‌ای
از آیش بیفنگگی گشته‌ای
شرفستی به درگاه او بنده وار
نخواندند مزاورا همی شهرتار (۱۶۴۶)
اسفندیار که می‌خواهد رستم را دست و پا بسته به کاوس تحویل دهد کشته می‌شود و حالت اینجاست

که دولت کیانی جرأت نشان دادن کمترین بازتابی ندارد. قدرت حکومت مرکزی پس از کیخسرو هنوز چندان زیاد نیست.

در اوستا گئوش اورون gaus urran روان گاو، به اورمزد بانگ برمی‌دارد که «به چه کسی فرمانروایی آفریدگان را وا گذاشتی اکنون که تباهی زمین را سوراخ کرده است و گیاهان پژمرده می‌شوند و با آب بدرفتاری می‌شود؟ کجاست آن مردی که تو در بازه‌اش گفستی که من او را برای اینکه مراقبت از او آفریش را به عهده بگیرم می‌آفرینم. اورمزد به گوشوردن فروهر زرنشت را می‌نماید و آنگاه روان گاو آرام می‌گیرد. اما در این ۲۹ بند می‌خوانیم که گوشوردن با دیدن فروهر زرنشت بار دیگر تاله سر می‌دهد که «آیا باید به آوای مست یک سر پرست (حامی) خشنود باشم. بجای یک شهر باز توانا که آرزوی من است؟» (نگاه: کرستن سن، نخستین انسان و نخستین شهریار، ترجمه زاله آموزگار، احقاد تفصیلی و نیز نگاه: ایرج واهمی، محله باستان‌شناسی و تاریخ شماره ۱- سال ۳). دقیقاً جامعه نیازمند یک فرمانروای نیرومند است و زرنشت می‌خواهد با کلام و گفتار این اتحاد را شکل دهد و اسفندیار جان بر سر آن می‌گذارد. سیستان همچنان جدا از اتحاد به راه خود می‌رود تا زمانیکه پس از مرگ رستم به دست نابرداری، که احتمال تلاشی از درون سیستان را نشان می‌دهد، بهمن بکسره خاندان ساه نریمان را از میان برمی‌دارد. ■

پی‌نوشت:

- ۱- مصر، دوم نخستین بیت، سه بیت اخیر در چاپ مسکو چند است. که روین بدین شاهدشال روز جنگ که در ایات بعدی معلوم می‌شود اشک است و ریولین) داماد نوس فرامانده آن است، مگر یک بیت دوم را ندیده بگیریم (که در چاپ مسکو نیست) و فرض کنیم که روین نامی هم داماد نوس بوده است (گرنچه در این روین بعدها نامی در میان نیست).
- ۲- در جای که زرنشته کفش به خاندان توذری نغمه دارد و ساهر علامت فرماده‌ای که سیه است در اینجا نیست سرف نیز می‌آید، به نظری می‌سند این یک امر عوفی و بران رزه و مخصوصاً جهت احترام عدوی شاه باشد.
- ۳- در چاپ بروخیم گفته‌اند که «خبر بود» گفته و در حاشیه نوشته: «در یک نسخه... گفته بوده که خنده است معنی گرفته‌ام است» که از دخترش گرفته‌اند و در واقع مربوط به سهراب نامورده می‌شود. شگفت آنکه در سطر بعد آمده است «بکی دخترش بود گردسوار» معلوم نیست وقتی گفته‌اند خود بوده چگونه دخترش گرفته‌سوار داشته است؟ در این نسخه بعد از سه جای دخترش و خدایش بوده که هر دو درست است. یعنی گفته‌اند که در صفحات

- ۱- بعد از سال ۱۰۰۰، فرامانده زرنشته که در این نسخه بود که پس از شکست گرفته بود از سهراب سرور که دوس نام می‌نویسد و جمله سهراب را شرح می‌دهد، به مرگشت سهراب، گفته‌ام، پیوسته می‌آورد و نشان دهنده تغییر (۱۵۱) (نیز نگاه: ایرج واهمی، نسخه ساه و ایستادگی حاکمی در شاهنامه، مجله نیجه بیان ۱۵ شماره ۸- ۵- ص ۴۵۱) و پس از آن.
- ۲- در نسخه ساه به جای ساهان، فرامانده است و به ساهان مصرع دوم با بصورتی است: «سرافراز و هسته و در کار» و به نظر می‌رسد که در دست همین است. در شاهنامه ساه نظر می‌کنند که همان نام دارند و هر چه پس از این می‌نویسد و نشان این ساه است، چه بزرگ گشته باشد، از وقت یکی زسه هسرتی فرماید: «سهراب و ک دختر گشتاب، هسرت دوم دختر پس و هسرت سوم فرماید: «بخت از ساه نریمی برادر بهرام گور بود زرد خندان چنین دوامد با پایه فرد نامند.
- ۳- مصرع اخیر از جانب مسکو نیست. در بروخیم آمده است: «ترمه زرنشته و زرنشین و از سحوا» که بی‌گمانگه باه و بی‌معنی است.
- ۴- دوباره به ساه، «گگ زه» «سرتنخه» گگوگ، «و هسربار و از بنده گگوگان» آمده است. این احتمال می‌دهم این نام، گگوه باید

- ۱- باستانه گگو فرزند گگو زرنشین باید باشد. در ۱۵۴۵۱۱ در بیروت گگو فرزند گگو ۱۵۷۱۱ است. در همین لشکر کشی کیخسرو، گگو نامی هم حضور دارد که همین معرجه شده است.
- ۲- ... گگو و زرنشین
- ۳- به هر کار با سروز و لشکر شکن
- ۴- که بر شهر خیاور (ن: راور) شد او پادشا
- ۵- جهاندار فرزند پادشاه
- ۶- در کتب محاسن چنین آمده است که جز اعتقاد به آن کسی نسبی تواند در فرقه کرد و در آن حاصل کرد و نیز می‌نویسد که خبر و آشوب و همت کرده است که در پیش نیاید از خزانده گگو زرنشته گرفته شود. هر چه باشند این مسئله اعتبار گگو زرنشته از بهمن افغان بازمی‌نماید.
- ۷- در نظریه‌ها، مختلف درباره دروس که در بی وجود دارد که اینده محل محبت آن نیست، فقط متذکر می‌شویم که مطابق شاهنامه رنگ آن بدین بوده است.
- ۸- معمولاً تورانیان مهاجسته و آریاییان مدافع، و غیرتورنگه‌ها و آری و کشاورزان، آریایی می‌نویسد و عادی است.